



بررسی تطبیقی مفهوم آزادی در اندیشه مولانا و مکتب اومانیسم

محمد بهنام‌فر*¹، حسن روشن²

1- عضو هیئت علمی گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بیرجند

2- دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه بیرجند

دریافت: 1397/3/14 پذیرش: 1397/12/14

چکیده

هدف مقاله حاضر بررسی تطبیقی مفهوم «آزادی» از دیدگاه مولانا و مکتب اومانیسم است. هم مولوی و هم نظریه‌پردازان مکتب اومانیسم به آزادی نگاهی ویژه دارند؛ ولی با توجه به خاستگاه متفاوت فکری و اجتماعی، تعریف آنان از آزادی و راه رسیدن بدان متفاوت است؛ هرچند که گاهی نقاط مشترکی هم دارند.

بنابر تحقیق حاضر که به شیوه توصیفی - تحقیقی و تحلیل محتوا انجام شده است، مولوی از منظر دینی و نگاه عرفانی به آزادی می‌نگرد و بهترین نوع آزادی را بندگی خداوند و حریت و رها شدن از تعلقات زندان‌های درونی می‌داند؛ البته به ابعاد اجتماعی آن نیز توجه می‌کند. از نگاه عرفا و از جمله مولانا، تا انسان به آزادی درونی نرسد، به آزادی بیرونی هم دست نخواهد یافت. اومانیست‌ها با نگاه انسان‌مدارانه خود معتقدند آزادی انسان در طبیعت و توسط خود او به دست می‌آید، نه از طریق قدرتی مافوق یا ماورائی. آنان به آزادی بی‌قید و شرط انسان در حوزه‌های فکری، سیاسی، شخصی و بیان اعتقاد دارند و هیچ مانعی برای آن قبول ندارند.

واژه‌های کلیدی: مولانا، اومانیسم، انسان، آزادی، عرفان.

1. مقدمه

تعریف انسان‌ها از «آزادی» به شرایط فرهنگی، اجتماعی، دینی و اقتصادی آنان و شناختشان از جایگاه خویش در نظام هستی وابسته است. آزادی مهم‌ترین جوهر در ذات انسان‌ها و مفهومی است گسترده با مصداق‌های گوناگون. تلقی انسان‌ها از آزادی متفاوت است: عده‌ای آزادی را خطرناک می‌دانند و عده‌ای دیگر به مثابه نیازی اساسی بدان می‌نگرند. جایگاه استقرار انسان در نهاد دین، قدرت و سیاست بر تعریف او از آزادی مؤثر است.

گاهی مراد از آزادی مفهومی فکری - فلسفی، گاهی اخلاقی و گاهی سیاسی - اجتماعی است. قرائت دوران کلاسیک بیشتر معطوف به جنبه‌های درونی و اخلاقی آزادی بوده؛ اما در جهان معاصر قرائت سیاسی، مدنی و فردی آن بیشتر در نظر است. انسان یعنی آزادی. او تلاش می‌کند به اراده آزاد خداگونه برسد و بر جبرها غلبه کند. انسان را جبرهای فراوانی احاطه کرده‌اند. او تا زمانی که ساخته‌شده دست طبیعت بود، حیوان بود؛ ولی اکنون تغییردهنده و سازنده طبیعت است. بین عقل، آگاهی و آزادی و همچنین آزادی و اراده ارتباطی تنگاتنگ وجود دارد. حضور یا نبودن دین و خداوند در مکاتب باعث تعاریف متفاوتی از آزادی شده است. در تفکر عرفا و دین‌مداران، آزادی ابتدا آزادی از هوای نفس است که در سیر تکاملی خویش به بندگی معبود، اوج آزادی، می‌رسد؛ اما در تفکر مکاتب انسان‌محور - که از فردگرایی، اعتماد به عقل فردی و جدایی دین از حوزه اجتماع و سیاست یا نبودن دین و خداوند در سرنوشت بشر سخن می‌گویند - آزادی ابعاد متفاوتی دارد.



متفکران غربی آزادی را به گونه‌های متفاوت تعریف کرده‌اند که به تعدادی از آن‌ها اشاره می‌کنیم: هابزⁱ می‌گوید: «آزادی در حقیقت نبود مانع است» (موریس، ۱۳۷۹: ۱۴). جان لاکⁱⁱ با تکیه بر فردگرایی می‌نویسد: «آزادی یعنی ایمنی از اجبار و تجاوز دیگران» (کاپلستون، ۱۳۷۵: ۵۳۳). ولترⁱⁱⁱ می‌گوید: «آزادی عبارت است از وابسته نبودن به هیچ چیز مگر قانون» (همان‌جا). کرنستون^{iv} نیز می‌گوید: «آزادی «استقلال از هر چیزی سواي قانون اخلاق» است (همان‌جا). آیزایا برلین^v می‌نویسد: «آزادی عبارت از فقدان موانع در راه تحقق آرزوهای انسان است» (۱۳۸۳: ۱۲). او آزادی را میدانی برای انتخاب انسان می‌داند. کانت^{vi} می‌گوید: «آزادی آن است که آنچه را برای سعادت‌مان ضروری است، انتخاب کنیم» (کاپلستون، ۱۳۷۵: ۵۳۲).

روسو^{vii} عقیده دارد: «بشر آزاد به دنیا آمده است و باید آزاد زیست کند. بی‌گمان، زندگی در اجتماع آزادی فردی را محدود می‌کند؛ ولی این محدودیت تا جایی مشروع است که مستند به رضای خود باشد» (کاتوزیان، ۱۳۷۸: ۶۰). او می‌گوید: «آزادی اطاعت از قانونی است که افراد برای خود تجویز کرده‌اند» (حسنی، ۱۳۹۲: ۱۳۳).

آزادی در مکتبی اهمیت دارد که در آن انسان دارای منزلت باشد. به اعتقاد استوارت میل^{viii}، «زمانی می‌توان گفت فرد به آزادی رسیده و از قید و اجبار رهایی یافته است که مطابق میل و تشخیص خود بتواند فکر کند و عمل نماید و فرصت شکوفاسازی خود را داشته باشد» (میل، ۱۳۶۳: ۷۸). اریک فروم^{ix} می‌گوید: «آزادی یعنی اینکه هیچ قدرتی بالاتر از نفس منفرد انسان نباشد. آدمی مرکز و غایت حیات خویش‌تن است. آزادی تسلیم نشدن در برابر قدرت‌های بالاتر است» (فروم، ۱۳۹۵: ۲۶).

چنان‌که می‌بینیم، در نگاه اندیشمندان غرب بیشتر بر مفهوم سیاسی، اجتماعی و فردی آزادی تأکید شده است. چیزی بالاتر از انسان نیست و هیچ چیز نباید او را در حوزه فکر و عمل محدود کند.

در نگاه عرفا و متصوفه، آزادی با «حریت» هم‌معناست. آزادی رهایی از هوای نفس و امری درونی است. البته در اقوال بسیاری از متصوفه که نگاه اجتماعی داشته‌اند، از آزادی به مثابه امری اجتماعی نیز یاد شده است. از نظر عرفا، گاهی انسان دارای چنان قدرتی است که زندان‌های معمول، نظیر جسم و تن که در برابر روح انسان قرار دارند نمی‌توانند اراده او را به بند کشند؛ چراکه سالک حقیقی با سیر در آفاق و انفس از همه بندها رهایی می‌یابد. دارا بودن چنین همت والایی همان آزادی است. درحقیقت آنان تصوف را وسیله‌ای برای رسیدن انسان به مقصد و رها شدن او می‌دانند. در *تذکرة الاولیاء* از قول ابوالحسن نوری آمده است: «تصوف آزادی است و جوانمردی و ترک تکلف و سخاوت» (عطار نیشابوری، ۱۳۸۲: ۴۲۵). تعریف عرفا بیشتر به جنبه‌های درونی آزادی برمی‌گردد. آنان گاهی آن‌قدر درگیر بُعد درونی آزادی‌اند که از جنبه بیرونی اجتماعی آن غافل مانده‌اند. در آثاری نظیر *رساله قشیریه* و *انسان کامل* از آزادی و حریت سخن به میان آمده است و آن را نوعی تسلیم در برابر خداوند و شکستن بت‌های درونی تعبیر کرده‌اند. به قول احمد خضرویه، «تمامت بندگی در آزادی است و در تحقیق بندگی آزادی تمام می‌شود» (همان، ۳۲۷).

1-1. بیان مسئله



از نمونه‌های تعاریف متفکران غرب و اندیشمندان اسلامی به تفاوت‌ها و شباهت‌هایی دست می‌یابیم. مسئله این است که تلقی آنان از آزادی چیست؟ از چه منظری بدان می‌نگرند و آن را طبقه‌بندی می‌کنند؟

آزادی را از دیدگاه‌های متفاوتی به «آزادی فلسفی»، «اخلاقی»، «سیاسی» و «مدنی» طبقه‌بندی می‌کنند. در نگاهی کلی، آزادی را به دو نوع «درونی» و «بیرونی» تقسیم کرده‌اند. آزادی بیرونی آزادی از سلطهٔ دیگران است و آزادی درونی آزادی از بند خویشتن. آیزایا برلین می‌گوید: «آنچه در انسان اهمیت دارد و انسانیت انسان در گرو آن است قدرت انتخاب و گزینشگری اوست» (مشکات و فاضلی، ۱۳۹۳: ۱۰۵). او آزادی را به دو نوع مثبت و منفی تقسیم می‌کند: «آزادی منفی به معنای تحمیل نشدن مانع و محدودیت از ناحیهٔ دیگران است. آزادی مثبت به معنای توان تعقیب و رسیدن به هدف و از سوی دیگر به معنای استقلال یا خودفرمانی در مقام وابستگی دیگران است» (همان، ۱۰۶).

در اخلاق، آزادی منفی عبارت است از: «رهایی از تعهدات و از قیدوبندهای زندگی روزمره» (روزنتال، ۱۳۷۹: ۱۵۷). آزادی مثبت «خواست پسندیده از جانب انسان است. آزادی یعنی اینکه انسان در خدمت خیر باشد و پیوسته آن را پیروراند. درجهٔ خدمتش دامنهٔ آزادی‌اش را تعیین می‌کند؛ زیرا کسی که کار نیک انجام نمی‌دهد، آزاد نیست» (همان، ۱۵۶). اریک فروم نیز به همین تعریف از آزادی اعتقاد دارد و آزادی انسان را آزاد بودن و درعین حال تنها نبودن، مستقل بودن و دچار تردید نشدن می‌داند: «هیچ قدرتی بالاتر از این نفس یکتا و منفرد نیست و آدمی مرکز و غایت حیات

خویشتن است و رشد و تحقق فردیت انسان هدفی است که هرگز نمی‌تواند تابع هدف‌هایی که دارای حیثیت بیشتر قلمداد می‌گردند واقع شود» (فروم، ۱۳۹۵: ۲۶۹).

در آرای عرفا، آزادی درونی و بیرونی، و مثبت و منفی با واژه‌های دیگر بیان شده است. در کل نگاه عرفا، از جمله مولانا، بیشتر متوجه آزادی درونی است. مولانا عارفی است که دیدگاه الهی و البته انسان‌مدارانه دارد. البته تعریف او از انسان‌مداری با سایر مکاتب متفاوت است. اومانیسیم‌ها نیز اندیشه‌های اجتماعی و انسان‌مدارانه دارند. این دو جریان فکری، هر دو، برای انسان و آزادی انسان جایگاهی ویژه قائل‌اند. هرچند تعریف آن‌ها از آزادی و حوزه و حدود آن متفاوت است، گاهی اشتراکاتی دارند. تطبیق و تحلیل این دو نگاه به مقوله آزادی و ریشه‌ها و دلایل آن مهم‌ترین دغدغه پژوهش حاضر است.

1-2 پرسش‌های تحقیق

پرسش‌های مقاله حاضر به این شرح است:

1. نگرش مولانا و مکتب اومانیسیم به مفهوم آزادی چگونه است؟
2. شباهت‌ها و تفاوت‌های اندیشه مولانا و مکتب اومانیسیم درباره مفهوم آزادی چیست؟
3. ریشه‌ها و علل شباهت‌ها و تفاوت‌ها چیست؟



1-3. پیشینه تحقیق

تاکنون درباره مفهوم آزادی در مکتب اومانیسم و تطبیق آن با نگرش مولانا به‌طور مستقل تحقیق نشده؛ اما درباره آزادی مقالات و کتاب‌های متعددی نوشته شده است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

آیزایا برلین (۱۳۸۳) در *چهار مقاله درباره آزادی* درباره آزادی و انواع آن سخن گفته است. جان استوارت میل (۱۳۶۳) در کتاب *رساله‌ای درباره آزادی* درخصوص آزادی و انواع و حدود آن بحث کرده است. موریس کرنستون (۱۳۷۰) اثری با عنوان *تحلیل نوین آزادی* نوشته و در آن تعاریف متعددی را از اندیشمندان درباره آزادی ذکر کرده است. اریک فروم (۱۳۹۵) در *گریز از آزادی* مباحث فراوانی درباره آزادی مطرح کرده است. تونی دیویس (۱۳۳۳) در *اومانیسم* مباحثی درخصوص آزادی در مکتب اومانیسم بیان کرده است. مریم صناعت‌پور (۱۹۸۹) در *تقدیمی بر مبانی معرفت‌شناسی اومانیستی* مقوله‌ای درباره آزادی و اختیار در مکتب اومانیسم دارد. زهره وفایی‌فرد و میرجلال‌الدین کزازی (۱۳۹۴) در مقاله‌ای با عنوان «مفهوم آزادی در اندیشه حافظ و مولوی و تفکر اگزیستانسیالیسم» به بررسی اندیشه حافظ و مولوی در موضوع مورد بحث پرداخته‌اند. زهرا رسولی و محمدکاظم علمی (۱۳۸۸) در مقاله «بررسی تطبیقی اختیار انسان در فلسفه اسپینوزا و مطهری» به مقوله آزادی انسان توجه داشته‌اند. رضا روحانی (۱۳۸۴) در مقاله «مولوی و آزادی» مفهوم آزادی و موانع و راه‌های رسیدن به آن را در مثنوی بررسی کرده است. هما حجتی (۱۳۷۸) در مقاله «حریت در مثنوی» درباره آزادی از نظر مولوی سخن گفته و نتیجه گرفته است که فقط خدا انسان را به

آزادی می‌رساند. اسحاق طغیانی (۱۳۸۸) در مقاله «آزادی در شعر فارسی» به بررسی سیر آزادی در شعر فارسی پرداخته است. سلیم رحیم‌نژاد (1364) در *حدود آزادی انسان از دیدگاه مولوی*، از نگاه مولانا به بررسی مقوله آزادی پرداخته است. با این همه، اثر کامل و مستقلی در زمینه تطبیق آرای مولانا و اومانیست‌ها در باب آزادی نوشته نشده است.

1-4. روش تحقیق

روش تحقیق در پژوهش حاضر توصیفی - تحقیقی و مبتنی بر تحلیل محتواست. ابتدا آزادی و موانع آن را از دیدگاه مولانا بررسی و مثال‌هایی را از مثنوی بیان کرده‌ایم؛ سپس از منظر مکتب اومانیسم به مقوله آزادی پرداخته و در پایان دیدگاه مولانا و مکتب اومانیسم درباره آزادی را مقایسه کرده‌ایم.

2. بحث

2-1. آزادی در نگرش مولانا

رویکرد مولانا به آزادی انسان از دیدگاه توحیدی و از منظر آموزه‌های عرفانی او بررسی می‌شود. مولانا اعتقاد دارد انسان آزاد با برخورداری از نعمت آزادی دارای مسئولیت می‌شود و اگر اختیار نداشت، مسئولیتی نداشت. او حتی در پذیرش کفر و ایمان آزاد است. از نظر مولانا، انسان باید ابتدا از درون به آزادی برسد و سپس آزادی را در بیرون به دیگران اعمال کند. کسی که خود را رها نکند، چگونه دیگران را به آزادی برساند؟



مولانا اعتقاد دارد انسان بندهای فراوانی را بر دست و پای خویش بسته است. او شأن انسان را بالاتر از آن می‌داند که در حضيض گرفتار بماند. در رساله قشیریه آمده است: «آزادی آن بود که مرد از بندگی همه آفریده‌ها بیرون آید و هرچه دون خدای است - عزوجل - آن را در دل وی راه نبود» (قشیری، ۱۳۷۶: ۳۴۲). آدمی بسیار تلاش می‌کند تا از استیلاي قدرت‌های بیرونی که زائیده مراجع گوناگون‌اند، رهایی یابد و آزادی را در رهایی از جنبه‌های منفی آن‌ها می‌داند. البته جنبه مثبت این استیلا باعث نظم و قانون است و شکستن آن موجب هرج و مرج. وقتی قدرت‌های بیرونی جنبه‌های مثبت آدمی را محدود می‌کنند، فرد تلاش می‌کند از سلطه منفی آن‌ها برهد؛ اما قدرت‌هایی درونی، نظیر نفس، هیجان خشم، شهرت و غرور، هم هستند که آدمی همواره اسیر آن‌هاست و هرگاه آن‌ها را به سلطه نیروهای مثبت درونی، نظیر عقل، وجدان و ایمان، درآورد به آزادی مثبت رسیده است. پس می‌بینیم که آزادی خود نوعی سلطه‌پذیری است؛ اما پذیرش سلطه اموری که با سعادت فرد و جامعه مرتبط است:

ای شهان، گشتیم ما خصم درون

ماند خصمی زان بتر در اندرون

گشتن این کار عقل و هوش نیست

شیر باطن سخره خرگوش نیست

(مولوی، ۱۳۳۳: دفتر ۱، ب ۱۳۷۳ - ۱۳۴۴)

سهل شیری دان که صف‌ها بشکند

شیر آن است آن که خود را بشکند

(همان، ب 1389)

مولانا آزادی درون را بسیار سخت‌تر از آزادی بیرون می‌داند. آزادی درون زمانی رخ می‌دهد که انسان جز حق بنده کسی دیگر نباشد. از همین منظر، عرفا بندگی را کمال آزادی می‌دانند. جنید بغدادی گفته است: «به حقیقت آزادی نرسی تا که از عبودیت بر تو هیچ باقی مانده بود» (عطار نیشابوری، 1382: 396). در باور عرفا، هر که بنده‌تر باشد، آزادتر است و از نعمت آزادگی بیشتر بهره یافته است. مولانا زندگی بدون آزادی و آزادگی را حيله‌گری می‌داند.

2-1-1. بندگی و آزادی

در باور مولوی، آزادگی و بندگی ارتباطی تنگاتنگ با هم دارند؛ اما کسانی که گرفتار قیدوبند دنیا هستند، لذت بندگی و آزادی توأمان را درک نمی‌کنند:

پادشاهان جهان از بدرگی
بو نبردند از

شراب بندگی

ورنه ادهم‌وار، سرگردان و دنگ
مُلک را برهم

زدندی بی‌درنگ

(مولوی، 1333: دفتر 4، ب 667 - 668)

حسرت آزادگان شد بندگی
بندگان را

چون تو داد زندگی

(همان، دفتر 5، ب 3354)

انسان به امیری نمی‌رسد، مگر اینکه گرفتار بند عشق باشد:



هر که جوایای امیری شد یقین پیش از آن او در اسیری شد رهین

(همان، ب 4441)

کسی که حیلت را رها نکند و آزاد نباشد، همواره گرفتار بردگی هاست. عاشق واقعی در مقام قرب آزادی را نمی‌خواهد و جز بندگی به چیزی راضی نیست:

بنده آزادی طمع دارد ز جد عاشق آزادی

نخواهد تا ابد

(همان، ب 2229)

که مرا از بندگی آزادی است بی

تو بر من محنت بیدادی است

(همان، ب 1777)

هرگاه بندگی و فراموشی خویش به کمال برسد، انسان به آزادی حقیقی رسیده است:

چون فراموش خودی یادت کنند بنده گشتی

آن‌گه آزادت کنند

(همان، دفتر 3، ب 3776)

مولانا زندان‌های زیادی را برمی‌شمارد که آزادی ما را از بین برده‌اند. آسیب آن‌ها را

برای ما بیان و راه برون‌رفت از آن‌ها را به ما گوشزد می‌کند.

1-1-1-2. زندان دنیا و مادیات

از بندهای بزرگی که مانع رسیدن انسان به آزادی است، گرفتاری در مادیات دنیوی

است:

بند بگسل، باش آزاد، ای پسر چند باشی بند سیم و بند زر؟

گر بریزی بحر را در کوزه‌ای چند گنجد قسمت یک‌روزه‌ای؟

کوزه چشم حریصان پر نشد تا صدف قانع نشد پُر دُر نشد

(همان، دفتر 1، ب 19 - 21)

بدون شک مولانا در پی رهبانیت و ترک منفعلانه دنیا نیست. او توصیه می‌کند
گرفتار مادیات نشویم و راه آن را را قناعت می‌داند و ثروت را، اگر اسباب گران‌باری
نشود، مردود نمی‌داند:

چیست دنیا؟ از خدا غافل بُدن نه قماش و نقده و میزان و زن

مال را از بهر دین باشی حمول نِعَمَ مال صالح خواندش رسول

آب در کشتی هلاک کشتی است آب اندر زیر کشتی پستی است

(همان، ب 383 - 985)

مولانا اعتقاد دارد این دنیا ملکی نوبتی است:

هین، به ملک نوبتی شادی مکن

ای تو بسته نوبت، آزادی مکن

و راه رهایی از زندان دنیا را ترک شرب این دنیا می‌داند:

ترک این شرب ار بگویی یک دو روز

در کنی اندر شراب خلد پوز

(همان، ب 1322)



مرگ و فنا راهی دیگر برای رهایی از زندان دنیا از نظر مولاناست. او دنیا را قفسی می‌داند و ما را مرغانی گرفتار قفس که باغ آزادی را از میان میله‌ها می‌بینیم، ولی برای رهایی تلاشی نمی‌کنیم:

جوق مرغان از برون گرد قفس

خوش همی خوانند ز آزادی قصص

نه خورش

مرغ را اندر قفس زان سبزه‌زار

مانده‌ست و نه صبر و قرار

سر ز هر سوراخ بیرون می‌کند

تا بود کاین بند از پا برکند

(همان، دفتر 3، ب 3353 - 9955)

مرغان بیرون قفس کسانی‌اند که لذت رهایی را چشیده و برای ما از آزادی می‌گویند تا قفس را بشکنیم.

2-1-1-2. زندان جسم و تن

از دیگر زندان‌ها تن آدمی است. آدمی چنان اسیر تن و مشغول پروردن آن است که از مسیر حقیقی خود وامی‌ماند:

تا کند

کندهٔ تن را ز پای جان بکن

جولان به گردت انجمن

(همان، دفتر 2، ب 1948)

جسم مانع تعالی روح و جان می‌شود و مانع آزادی است:

پند من بشنو که تن بند قوی‌ست

کهنه بیرون

کن گرت میل نوی‌ست

(همان، ب ۱۲۷۰)

باید دیوار جسم را کوتاه کرد تا به مقام قرب رسید:

تا که این دیوار عالی گردن است

مانع این سر

فروآوردن است

سجده نتوان کرد بر آب حیات

تا نیام زین

تن خاکی نجات

(همان، ب 1010 - ۱۲۱۱)

لازمه رها شدن از بند برداشتن آن از مسیر است. در داستان «طوطی و بازرگان» نیز قفس نماد تن است که تا طوطی روح آن را ترک نکرد، به آزادی نرسید. لازمۀ آزادی انتخاب مرگ اختیاری است.

طوطی در این داستان نمودار جان علوی و پاک و مجرد است و قفس مثالی است از تن و یا قالب کثیف فرودین. راه نجات و طریقی رهایی آن آزادگی و حریت از قیود و بندهای ساختگی عادت و تلقین و، به عبارت تمام‌تر، ترک تعلق و آویزش مادی است (زرین کوب، ۱۳۶۸: ۲۶۷).

2- 1- 1- 3. زندان نفس و شهوت

هوای نفس از زندان‌های دیگری است که مانع رهایی روح انسان می‌شود. به عقیده مولانا، کسی که بر شهوت خود امیری نکند، درحقیقت بندی نفس است:



شاه خود این صالح است آزاد اوست

نی اسیر حرص و فرج است و گلوست

مر اسیران را لقب کردند شاه

عکس چون کافور نام آن سیاه

بر اسیر شهوت و حرص و امل

برنوشته میر یا صدر اجل

(مولوی، 1333: دفتر 4، ب 3122 - 3125)

خواجه بود

زان که لقمان گرچه بنده‌زاده بود

و از هوا آزاده بود

(همان، دفتر 2، ب 1499)

از غم بی‌آلتی

نفس از درهاست، او کی مرده است؟

افسرده است

(همان، دفتر 3، ب 2548)

مولانا راه رهایی از زندان نفس را پناه بردن به خدا و دعا کردن و عنایت الهی می‌داند.

2-1-1-4. زندان حرص و طمع

حرص از دیگر بندهایی است که بر دست و پای آدمی محکم پیچیده است و آبرو را

می‌برد. راه رهایی از آن توبه است و لطف خداوند:

گرچه شرمین بود شرمش حرص برد

حرص از درهاست نه چیزی ست خرد

(همان، دفتر 5، ب 120)

بارها در دام حرص افتاده‌ای

حلق خود را در بریدن دیده‌ای

(همان، دفتر 3، ب 2870)

2-1-1-5. زندان شهرت طلبی

از دیگر زندان‌هایی که روح آدمی را گرفتار کرده، شهرت‌طلبی است که مانع پویایی و سیر آزادانه روح است:

در که اشتها خلق بند محکم است

ره این از بند آهن کی کم است؟

(همان، دفتر 1، ب 1546)

در داستان «طوطی و بازرگان» نیز علت گرفتاری طوطی آواز و هم‌نشینی‌اش با خاص و عام است. او زمانی رها می‌شود که حظ حضور و آوازه‌طلبی را در خود می‌میراند:

گفت طوطی کو به فعلم پند داد

که

رها کن لطف و آواز و وداد

زانکه آواز تو را در بند کرد

خویشتن مرده بی این پند کرد

یعنی ای مطرب شده با عام و خاص

مرده شو چون من که تا یابی خلاص



(همان، ب 1030 - 1832)

2-1-1-6. زندان جهل

مولانا جهل را از زندان‌های بزرگ می‌داند؛ به‌ویژه وقتی که جهل با قدرت در یک جا گرد می‌آید، بسیار خطرناک می‌شود:

گر به جهل آییم آن زندان توست

ور به علم آییم آن ایوان توست

(همان، ب 1510)

چون سلاح و جهل جمع آید به‌هم

گشت فرعونی جهان‌سوز از ستم

(همان، دفتر 6، ب 4723)

2-1-1-7. زندان تقلید و نقاب رنگ‌ها

تقلید بندی است که اگر بر جان آدمی بیچد، روشنایی را از عقل می‌گیرد و او را به تباهی می‌کشاند:

رو به آب

زانکه بر دل نقش تقلید است بند

چشم بندش را برند

(همان، دفتر 2، ب 483)

مرغ

گرچه عقلت سوی بالا می‌پرد

تقلیدت به پستی می‌چرد

علم تقلیدی و بال جان ماست

عاریه‌ست و ما نشسته کان ماست

(همان، دفتر 2، ب 2326 - 2327)

مر مرا تقلیدشان بر باد داد

که دو صد لعنت بر آن تقلید باد

(همان، ب 563)

از زندان‌هایی که بسیاری گرفتار آن‌اند، حجاب‌های اجتماعی است؛ اینکه انسان‌ها می‌خواهند مثل دیگران باشند و خود را به رنگ دیگران درآورند و در این مسیر از هویت خویش دور می‌شوند. در داستان شغالی که در خُم رنگ فرورفته بود و می‌خواست خود را طاووس بنمایاند، مولانا این مسئله را نقد می‌کند.

2 - 1 - 2. انبیا و آزادی

مولانا برای رها شدن از تعلقات و رسیدن به مقام آزادی، انسان را به جهد و کسب معارف الهی توصیه می‌کند و انتخاب یک پیر را ضروری می‌داند. او فلسفه بعثت پیامبران را نیز همین می‌داند؛ چنان‌که در قرآن کریم آمده است: «يُضَعُّ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ» (اعراف/ 157)، وظیفه پیامبران برداشتن زنجیرها از گردن انسان‌ها و رساندن آنان به آزادی است. به عقیده مولانا، پیامبران آمده‌اند تا انسان‌ها را به آزادی و آزادگی برسانند و از بت‌پرستی و فردپرستی در هر شکلی نهی کنند:

کیست مولا آن‌که آزادت کند
بند رقیت ز

پایت وا کند



چون به آزادی نبوت‌هادی است
 مؤمنان را ز انبیا آزادی است
 ای گروه مؤمنان، شادی کنید
 همچو سرو و سوسن آزادی کنید

(همان، دفتر 6، ب 0500 - 4542)

2 - 1 - 3. آزادی در شیوه عبادت

از دیگر گونه‌های آزادی در اندیشه مولانا آزادی در شیوه پرستش است. مولانا می‌گوید هرکس باید با توجه به ظرفیت و معرفت خود، به دور از عرف‌های کلیشه‌ای، با خدا سخن بگوید و آزادانه او را پرستند. به تعبیر کانت، دین‌داری تنها با آزادی معنا و مبنا می‌یابد (ساداژ اندرون، 1322: 109).

در داستان «موسی و شبان»، آنجا که چوپان فارغ از آداب مرسوم با خدا سخن می‌گوید، مولانا بر همین نکته تأکید دارد. هسته مرکزی حکایت چندصدایی دینی است. وقتی موسی چوپان را ملامت می‌کند، خداوند موسی را مؤاخذه کرده، عبادت چوپان را از درون و حال می‌داند؛ انگار موسی هنوز گرفتار قال است و چوپان یک گام از او جلوتر است. مولانا عبادت چوپان را عبادتی عاشقانه بیان و توصیه می‌کند:

هیچ آدابی و ترتیبی مجو هرچه می‌خواهد دل تنگت بگو

(مولوی، 1333: دفتر 2، ب 1884)

2 - 1 - 4. آزادی بیان و اندیشه

آزادی بیان و اندیشه همواره آرزوی اندیشمندان بوده است. ایشان به دلیل کم‌فهمی عوام و حقیقت‌ستیزان همواره دچار مصائب فراوان شده‌اند. خودسانسوری و نبود آزادی بیان و اندیشه مولانا را می‌رنجانده است. البته خودسانسوری در مثنوی دلایل متفاوتی دارد؛ از جمله خستگی روحی و جسمی خود مولانا و به‌درازا کشیده شدن مطلب، همراه نبودن مخاطب و فهم نبودن مستمع. گاهی اوقات نیز دلیل آزادانه بیان نکردن وجود نامحرمانی بوده که نه اهل درک فضایل بوده‌اند و نه معتمد؛ ظاهربینانی که به‌دنبال بهانه‌ای بوده‌اند تا کلام را به‌دلخواه خود تفسیر کنند و گوینده‌اش را از سر حسادت دچار مشکل کنند:

ای دریغا، ره‌زنان بنشسته‌اند
گره زیر زبانه بسته‌اند
پای بسته چون رود خوش راهوار؟
بس گران بندی‌ست
این، معذور دار

(همان، دفتر 4، ب 949 - 350)

چون که زاغان خیمه بر بهمن زنند
بلبلان پنهان شوند و تن زنند

(همان، دفتر 2، ب 00)

مولانا به نبود آزادی بیان و سکوت عاقلان در زیر سلطه جاهلان این‌گونه اعتراض می‌کند:



احمقان سرور شده‌ستند و ز بیم

عاقلان سرها کشیده در گلیم

(همان، دفتر 4، ب 1252)

همچنین در قالب طنز، کنایه، نماد و گاهی با بیان صریح اعتراض خود را به نبود آزادی نشان می‌دهد:

بهر خرگیری برآوردند دست

جد جد تمییز هم برخاسته‌ست

چون که بی تمییزیان مان سرورند

صاحب خر را به جای خر برند

(همان، دفتر 5، ب 4544 - 4545)

گاهی بیان نکردن مطلبی و خودسانسوری مولانا ناشی از ترس او از کوتاه‌بینی و کج‌فهمی مخاطب است. مولانا نگران فهم ناقص عوام است که سخن او را آن‌گونه که باید، درک نکنند:

شرح می‌خواهد بیان این سخن

لیک می‌ترسم ز افهام

کهن

صد خیال بد

فهم‌های کوتاه کوتاه نظر

درآرد در فکر

(همان، دفتر 1، ب 7761 - 7762)

2 - 2. آزادی در نگرش اومانیست‌ها

2 - 2 - 1. کلیسا و آزادی

ریشه‌های آزادی در تفکر اومانیستی را در دوران افول کلیسا و ظهور رنسانس می‌یابیم. ویژگی اصلی قرون وسطی نبود آزادی فردی است؛ هرکسی در نقش اجتماعی خود زنجیر شده بود و نمی‌توانست از طبقه اجتماعی یا حتی شهر یا کشوری به شهر یا کشور دیگر نقل مکان کند. حیات شخصی، اقتصادی و اجتماعی فرد در سلطه قواعد و تکالیف معین شده از سوی کلیسا بود (فروم، 1995: 60). با شروع رنسانس و در ادامه جنبش پروتستانسزم سلطه کلیسا کم‌رنگ شد و انسان‌ها فارغ از سلطه کلیسا به حقوق فردی خود واقف شدند. لوتر^x اعتقاد داشت ارباب کلیسا سدی میان خدا و انسان‌اند. او از مردم خواست موانع را کنار بزنند و اجازه ندهند کلیسا مانع برقراری رابطه خدا و بندگانش شود، میراث مسیحیت قرون وسطایی را فراموش کنند و انسان‌ها را به سمت آزادی در فکر و ایمان فراخوانند (بریتون، 1990: 151).

اومانیسم از دل چنین جریانی سر برآورد و شکل گرفت. اومانیست‌ها خواستار آموزش‌های جدید و آزادی در امر آموزش، فارغ از تعلیمات کلیسا و آزادی‌های فردی، برای همه شدند. آنان آزادی تفکر و پرهیز از تقلید طوطی‌وار از گذشتگان را می‌خواستند.

اصلی‌ترین دغدغه اومانیست‌ها بازگرداندن آزادی به انسان بود. آنان می‌گفتند انسان آزاد آفریده شده است و کسی یا نهادی حق ندارد حتی با عنوان مقدس او را مجبور کند. آنان ارزش انسان را به داشتن تعقل و آزادی و او را محور همه امور می‌دانستند. آزادی از نظر اومانیست‌ها نتیجه تلاش انسان در طبیعت و جامعه است.



پروتستانیسم و سرمایه‌داری با اعطای آزادی روحانی، ذهنی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی طبقه متوسط را از مضیق نظام اجتماعی سنتی نجات داد. لوتر قائل به آزادی آدمی در مسائل دینی بود. او اعتبار را از کلیسا گرفت و به فرد داد. سرمایه‌داری به انسان آزادی اقتصادی داد و جایگاه مراجع دین و اقتصاد به هم ریخت. در غرب، از رنسانس تا به امروز، بیشترین مؤلفه‌ای که بر آن تأکید شده، آزادی است. ژان پل سارتر انسان را با آزادی معرفی می‌کند. نیچه اعتقاد داشت مسیحیت انسان را له کرده است و انسان برای بدل شدن به فرانسون و رفتن به فراسوی نیک و بد باید خدا، اخلاق و ارزش‌ها را کنار بگذارد (موریس، 1979: 16). اگزیستانسیالیست‌ها می‌گویند انسان آزاد است هرطور که می‌خواهد به خواست خویش برسد و چیزی نباید او را محدود کند. آزادی برای انسان مسئولیت به همراه دارد تا حرکت کند و بهترین‌ها را برگزیند. اگزیستانسیالیسم در پی آن بود تا انسان حقیرشده زیر چرخ مذهب و فئودالیسم را به جایگاه والایش برگرداند. از نظر این مکتب، وجود انسان کامل از هر جبری آزاد است. در واقع ملاک اساسی انسانیت در این مکتب، آزادی است (سارتر، 1381: 23).

2 - 2 - 2. آزاد بودن یا نبودن

آیزایا برلین، اسپینوزا^{xi}، راجرز^{xi i} و بسیاری از پژوهشگران درباره آزادی سخن گفته‌اند. روسو، جان لاک و جان استوارت میل مدافعان شدید آزادی‌اند. جان لاک معتقد است اگر از آزادی بگذریم بقا و هستی خود را از دست داده‌ایم. اما کسانی چون ماکیاولی^{xi ii} نیز هستند که مردم را وحوش درنده می‌دانند، زور را تجویز می‌کنند و آن را مقدم بر همه چیز می‌دانند. هابز نیز مردم را درنده‌صفتانی می‌داند که از ترس دریده -

شدن به دولت پناه می‌آورند و به‌خاطر امنیت اجتماعی از آزادی خود صرف‌نظر کرده‌اند. داروین بحث تنازع بقا را مطرح و مارکس^{xi v} دیکتاتوری را برای رسیدن به عدالت توده‌ها توجیه می‌کند. آیزایا برلین می‌گوید: «چون آزادی با سایر ارزش‌های ما تعارض دارد، باید در مواردی آن را محدود کرد تا به سایر ارزش‌ها آسیبی وارد نکند. از نظر برلین، باید حداقلی از آزادی انتخاب برای فرد باقی بماند» (بشیریه، 1376: 110).

درکل عموم اومانیست‌ها بر آزادی‌های فردی، مدنی و اندیشه تأکید دارند و انسان را آزاد مطلق می‌دانند. آنان موانع آزادی را محکوم می‌کنند و می‌گویند چیزی به‌نام دین، اخلاق، عرف و مذهب نباید آزادی انسان را مخدوش کند. نگاه اومانیست‌ها بیشتر به جنبه بیرونی آزادی است.

2 - 2 - 3. شباهت نگرش‌ها به آزادی

باوجود اختلافات اساسی بین دیدگاه مولانا و اومانیست‌ها درباره آزادی در بعضی موارد اشتراکاتی هم به‌چشم می‌خورد. نگرش مولوی به آزادی با نگرش برخی از متفکران غرب همسوست. مولوی و همه مکاتب به آزادی انسان معتقدند؛ اما در شکل رسیدن به آن و نوع آن گاهی هم عقیده و گاهی مخالف‌اند. در باور مولانا، آزادی موجب تعالی روح آدمی است و او را به مقام خلیفگی می‌رساند. شماری از متفکران غرب، از جمله اسپینوزا، به این وجه آزادی عنایت داشته‌اند:

سعادت و آزادی بشری عبارت است از عشق پایدار و سرمدی به خدا و عشق خدا به انسان‌ها. این سعادت پاداش نیست؛ بلکه خود فضیلت است. جلوگیری از شهوات



موجب این نمی‌شود که ما از سعادت لذت ببریم بلکه لذت از سعادت است که ما را قادر به جلوگیری از شهوات می‌کند (اسپینوزا، 1376: 322).

این همان نظر مولوی است که می‌گوید آزادی یعنی اینکه انسان فقط به خدا محبت ورزد و اعمالش مطابق خواستهٔ حق شود تا ارادهٔ او با ارادهٔ الهی یکی شود. مولوی می‌گوید انسان اگر از تعلقات رهایی یابد، در واقع سلطان وجود خویش است. لازمهٔ دارا بودن آزادی، داشتن اراده برای انجام کار است؛ زیرا عمل از روی اراده و اختیار انسان دارای معرفت و قدرت اراده صادر می‌شود. در غیر این صورت، پاداش معنایی نخواهد داشت. از نظر یاسپرس^{xv}، «آزادی دالانی است که آدمی را به سطح اگزیستانس و سپس امر متعالی رهنمون می‌سازد. خود آزادی و درک عمیق معنای آزادی و اختیار راهنمای انسان به سوی امر متعالی است» (مصلح، 1994: 129). او می‌گوید آزادی و اختیار جهش اولیهٔ انسان است که بدان وسیله خود را می‌سازد و از قید دنیا رها می‌کند و وجود اختیار را امری بدیهی می‌داند که نه اثبات‌شدنی و نه انکارکردنی است؛ بلکه فقط از طریق وجدان درک می‌شود؛ همان چیزی که مولوی از اختیار در نظر دارد:

زاری ما شد دلیل اضطرار

خجلت ما شد دلیل اختیار

(مولوی، 1333: دفتر 1، ب618)

مولانا اساس کرامت انسان را اختیار می‌داند:

زانکه کرّما شد آدم ز اختیار

نیم زنبور

عسل شد نیم مار

(همان، دفتر 3، ب 9291)

این سخن کالون^{xvi} دربارهٔ تعلق نداشتن انسان به خویش و فنا شدن ارادهٔ او در ارادهٔ خداوند عین سخن مولاناست:

ما از آن خود نیستیم. بنابراین، چه در افکار و چه در افعالمان، نباید غلبه با اراده و عقلمان باشد. ما از آن خود نیستیم. بنابراین مگذار هدفمان جست‌وجوی آنچه ممکن است به حکم تن مصلحتمان باشد قرار گیرد. ما از آن خداییم. بنابراین بگذار در جهت او زندگی کنیم و بمیریم (فروم، 1995: 122).

دیدگاه لوتر نیز که اعتقاد داشت انسان وقتی تسلیم محض ارادهٔ خداوند باشد مشمول رحمت او می‌شود و شرط رهایی را تسلیم محض می‌دانست، عین دیدگاه مولاناست.

2 - 2 - 4. آزادی مشروط

بسیاری از اومانیست‌ها، از جمله یاسپرس به آزادی مشروط و محدود به سرنوشت اعتقاد دارند که با اندیشهٔ مولوی یکسان است. البته آزادی محدود به سرنوشت جبر را تأیید نمی‌کند. آزادی در مفهوم حقیقی خود صرفاً به معنای رهایی از قیدوبندهای بیرونی نیست؛ بلکه به معنای آزادی از قیدوبندهای درونی هم هست. قدرت مادی بشر را از بندهای بیرونی رهایی می‌بخشد؛ اما آزادگی را به‌ارمغان نمی‌آورد؛ زیرا آزادی وقتی معنا پیدا می‌کند که همهٔ بندها از میان برداشته شوند. در دیدگاه مولانا، آزادگی شرط آزادی است. دیدگاه برلین نیز که از آزادی مثبت و منفی سخن می‌گوید، بسیار به دیدگاه مولانا نزدیک است. چنان‌که پیش‌تر در مقدمه اشاره کردیم، کسانی همچون ولتر،



موریس کرنستون و روسو تا جایی به آزادی انسان اعتقاد دارند که اخلاق و قانون را زیر پا نگذارد. کانت اعتقاد دارد انسان، به مثابه موجودی عاقل، در صورتی آزاد است که به آزادی دیگران احترام بگذارد. در باور مولانا نیز، آزادی آدمی نباید او را از انسان بودن دور و اخلاق و قانون الهی را خدشه‌دار کند که اگر چنین اتفاقی بیفتد، اختیار و آزادی از انسان سلب می‌شود و او را به بردگی نفس می‌کشاند. هر دو جریان قانون را محدودکننده آزادی‌های منفی و سرکش می‌دانند؛ یکی قانون بشری را و دیگری قانون الهی را.

6 - 2 - 5. آزادی اندیشه

مولانا به اندیشه و اندیشیدن توصیه‌ای ویژه دارد و وجه تمایز انسان با سایر مخلوقات را در اندیشیدن می‌داند:

ای برادر، تو همه اندیشه‌ای

مابقی تو استخوان و ریشه‌ای

ور بود

گر گل است اندیشه تو گلشنی

خاری تو هیمة گلخنی

(مولوی، 1333: دفتر 2، ب 777 - 888)

فکر را ای جان به جای شخص دان

زانکه شخص از فکر دارد قدر و جان

(همان، دفتر 5، ب 3677)

مولانا اساس انسان را فکر و اندیشه می‌داند؛ اما فکری که راهگشا باشد:

فکر آن باشد که بگشاید رهی
 آن باشد که پیش آید شهی

(همان، دفتر 2، ب 3777)

در باور کانت، دکارت، راجرز، اسپینوزا و...، انسان با اندیشیدن و تفاوت اندیشه‌ها معنا می‌یابد. بیشترین مبارزات اومانیست‌ها برای آزادی اندیشه بوده است. مولانا و اومانیست‌ها به نبود آزادی اندیشه و بیان که حاکمان مستبد بر جامعه تحمیل می‌کنند، معترض‌اند. در بخش‌های پیشین به ابیاتی از مولانا در این مقوله اشاره کردیم.

2 - 2 - 6. آزاداندیشی دینی

قرون وسطی مملو از جزم‌اندیشی ارباب کلیساست. دور شدن جامعه غرب از دین ریشه در سخت‌گیری‌های مذهبی و نبود قرائت‌های متفاوت با کلیسا دارد. آزادی مذهبی که پس از قرون وسطی و پروتستانیسیم به وجود آمد، در پی خستگی از بحث و جدل سال‌هاست. در آغاز جنبش اومانیسم کسانی چون شایتون و کاسیتون به دفاع از مدارای مذهبی برخاستند.

لوتر اعتقاد داشت پاپ و کشیش‌ها سدی میان خداوند و انسان‌اند. او می‌گفت مسئولیت دینی فرد به مثابه تجربه‌ای ذهنی با خود اوست، نه با مراجع قدرت و کلیسا. تعالیم لوتر سرچشمه آزادی‌های سیاسی و روحانی بود. اومانیست‌ها به ظواهر دین بی‌توجه بودند. جان لاک تقید به ظواهر دین را تنها عامل رسیدن به رستگاری نمی‌دانست؛ بلکه می‌گفت تعدد ادیان مانعی برای رسیدن به غایت نیست. او تساهل در برابر ظواهر دین را در تقبل و تحقق کثرت‌گرایی می‌دانست (ساداژ اندرون، 1322: 44).



مولانا نیز به واسطه شخصیت عارفانه و افق گسترده بینش، جغرافیای قونیه که ادیان زیادی را در خود داشت و جنگ‌های مذهبی و صلیبی‌ای که شاهد آن‌ها و پیامدهایش بود، منادی آزاداندیشی و تساهل مذهبی است:

سخت‌گیری و تعصب خامی است تا جنینی کار خون‌آشامی است

(مولوی، 1333: دفتر 3، ب 1797)

مولانا اختلاف دیدگاه‌ها را جنگ هفتادودو ملت و ناشی از ندیدن حقیقت می‌داند. او با ذکر تمثیل فیل و فیل‌شناسی انسان‌ها، علت اختلاف را دیدگاه آنان و نبودن شمع هدایت برمی‌شمارد:

از نظرگاه است ای مغز وجود

اختلاف مؤمن و کبر و جهود

(همان، ب 1858)

مولانا هیچ فهمی را کامل و هیچ فهمی را کاملاً خالی از حقیقت نمی‌داند:

نه همه شب‌ها بود قدر ای جوان

نه همه شب‌ها بود خالی از آن

(همان، ب 2336)

او تعدد مذاهب را دلیل بر وجود حقیقتی واحد و گوهر ادیان را یکی می‌داند:

صد جهت را

صد کتاب ار هست جز یک باب نیست

قصد جز محراب نیست

(همان، دفتر 6، ب 3667)

2 - 3. تفاوت نگرش‌ها درباره آزادی**2 - 3 - 1. مفهوم آزادی**

اساسی‌ترین تفاوت نگرش مولانا و اومانیست‌ها به آزادی در مفهوم است. از دیدگاه مولانا، آزادی یعنی آزادی از هوای نفس که در نهایت به بندگی ختم می‌شود؛ درحالی که از نگاه عموم اومانیست‌ها، آزادی به معنای رها شدن و آزادی مطلق انسان است. چنین آزادی‌ای را نباید اخلاق، دین و انسانی دیگر محدود کند؛ درحالی که در تفکر مولانا این نوع آزادی مایه گمراهی است. اومانیست‌ها می‌گویند انسان با تکیه بر عقل جهان خویش را می‌سازد؛ اما مولانا اعتقاد دارد انسان در سایه عنایت خداوند و راهنمایی پیامبران و اولیا به سعادت می‌رسد. از این‌رو انسان منظور مولانا رهای مطلق نیست؛ چون رهایی ممکن است او را به گمراهی بکشاند.

2 - 3 - 2. دین و آزادی

در تفاوت نگرش مولانا و اومانیست‌ها نخستین نکته نوع نگاه این دو جریان به جایگاه انسان است. مولوی تفکر خدامحور دارد؛ درحالی که اومانیست تفکر انسان‌محور دارند. در این تفکر، خداوند یا کاملاً نفی می‌شود یا در سرنوشت بشر دخالتی ندارد. در ریشه‌یابی مفهوم آزادی فراموش نکنیم که در غرب، تا قرن شانزدهم، عقل و آزادی در زندان کلیسا محبوس بودند. لذا متفکران در جست‌وجوی آزادی و حرمت نهادن بر عقل از بیرون دین متوجه مفهوم آزادی شدند؛ یعنی درحقیقت تأکید بر عقل و آزادی طغیانی علیه دین کلیسایی بود که پایه‌های تفکر اومانیستی و لیبرالیسم را بنا



نهاد. اما در تفکر مولانا عقل و آزادی مفهومی خارج از دین یا علیه دین نیست؛ بلکه مفهومی است در سایه معارف دینی.

آزادی منظور مولانا در پرتو عبودیت به دست می‌آید. کسانی که از مشعل هدایت دورند، در به دست آوردن آزادی عاجزند. در نگرش اومانیستی، انسان خود باید تأمین‌کننده آزادی‌اش باشد؛ پس خودش مسیر آزادی را هموار می‌کند. مولوی آزادی حقیقی را در رهایی از تعلقات و فنای بنده در وجود حضرت حق می‌داند؛ اما اومانیست‌ها می‌گویند:

فاعل، قوه اندیشه انسان و غایت نیز قوه دراکه آدمی است و خداوند فقط نقش وسیله را دارد و، به بیانی دیگر، هدف فاعلی و هدف غایی، هر دو، انسان است و خداوند صرفاً جایگاه علت اعدادی شناخت و آگاهی را به خود اختصاص داده است (حسنی، 1992: 137).

اومانیست‌ها می‌گویند انسان باید آزادی را در طبیعت و در جامعه تجربه کند و برای ساختن جهانی نو به آزادی مطلق نیاز دارد؛ آزادی‌ای که محصول تلاش انسان است نه قدرتی ماورائی. مولوی می‌گوید انسان درحالی که خود را دارای عقل و به تبع آن برخوردار از اندیشه و تدبیر می‌داند، چه بسا آن تدبیر و اندیشه آزاد او را در راهی ببرد که بر وی مقدر است. برای همین، او تمثیل پرنده‌ای را می‌آورد که درحال پرواز هم قدرت پریدن و هم نیروی دید و هم تشخیص دام و دانه را دارد، اما باز هم گرفتار می‌شود:

نیست خود از مرغ پران این عجب که نبیند دام و افتد در عطب

این عجب که دام بیند هم وتد گر بخواهد ور نخواهد می فتد
چشم باز و گوش باز و دام پیش سوی دامی می پرد با پر خویش
(مولوی، 1333: دفتر 3، ب 1647 - 1649)

اومانیت‌ها نظری خلاف نظر مولوی دارند.

در قرون وسطی این نگرش القا شد که هم امور مادی و هم معنوی برگرفته از نظمی است که انسان جزء آن است و بزرگان روحانی مفسران و نگهبانان آن نظم هستند؛ اما براساس دیدگاه اومانیتی، انسان به گونه مستقل قادر به طراحی محیط و حیات خویش است (حسنی، 1992: 134).

آنان نقش حاکمیت خدا را نمی‌پذیرند و می‌گویند انسان خود تعیین‌کننده سرنوشتش است و اراده او این امکان را برایش فراهم می‌کند. از نظر مولوی، دعوت انبیا دعوت به زندگی جاودان و رستن از جهان فانی است. تعریف او از آزادی مطابق معانی معنوی و عرفانی است. اومانیت‌ها اعتقاد دارند انسان خودش می‌تواند طبیعت و موقعیت خود را برگزیند یا آن را هرگونه که خواست شکل دهد.

اومانیت‌ها عقیده دارند ادیان الهی غرایز انسان را پایمال کرده و آزادی را نادیده گرفته‌اند. آزادی منظور اومانیت‌ها آزادی بیرونی است که از طریق طبیعت و فعالیت بشر به دست می‌آید. آزادی منظور مولوی آزادی درونی است که از طریق تزکیه و دوری از تعلقات میسر می‌شود.



آزادی یعنی تحقق کامل قوای فرد و توانایی برای خودانگیختگی و فعال زیستن. از نظر او، آزادی نهایی زمانی محقق می‌شود که خود فرد و رشد و سعادت او هدف اصلی جامعه باشد و انسان تابع قدرتی بالاتر از خود نباشد (فروم، 1995: 88).

نگرش مولوی به آزادی عکس نظر فروم است. مولوی آزادی نهایی را در فنای اختیار انسان در جباریت حق می‌داند؛ درحالی که از نظر فروم و اومانیست‌ها، انسان بدون اتکای به قدرت ماورائی و با تکیه بر فعالیت خود در طبیعت به آزادی می‌رسد. البته فروم آزادی زیاد را برای انسان جایز نمی‌داند و آن را باعث تنهایی و سردرگمی می‌بیند که با نظر مولوی یکسان است. مولوی هم از آزادی زیاد انسان شکایت می‌کند و آن را عامل جدایی انسان از حق می‌داند؛ اما دراصل آزادی و شیوهٔ حصول آن با هم تفاوت دارند.

2-3-3. حدود آزادی

در تفکر دینی برمبنای خدامحوری، آزادی به دو نوع درونی و بیرونی تقسیم می‌شود. اومانیست‌ها که تفکرشان برمبنای محوریت انسان است، آزادی را منع دخالت در کارهای دیگران می‌دانند. در تفکر دینی، آزادی محدود به حدود الهی است؛ ولی در تفکر اومانیستی، صرفاً حدود اجتماع مطرح می‌شود و حدود آزادی تراحم نداشتن با آزادی دیگران است. برخلاف مولوی که انسان را از دو ساحت بررسی می‌کند، اومانیست‌ها انسان را از منظر جسمانی و تمایلات مادی او در نظر دارند و همهٔ تلاش آنان برای تحقق آزادی مادی انسان است. در بینش اومانیستی، انسان می‌تواند حدود دینی را نادیده بگیرد و در همین دنیا به سعادت نائل شود؛ چون انسان منبع و محور ارزش‌هاست. ولی در نگرش مولوی،

هستی موجودات از آن خداست و همه انسان‌ها برای رسیدن به آزادی باید در حق فانی شوند و حاکمیت او را بپذیرند. آزادی منظور مولانا بیشتر نگاه آن جهانی دارد و آزادی منظور اومانیست‌ها نگاه این جهانی:

آن که او مغلوب اندر لطف ماست

نیست مضطر بلکه مختار ولاست

منتهای اختیار آن است خود

کاختیارش گردد اینجا مفتقد

اختیاری را نبودی چاشنی

گر نگشتی آخر او محو از منی

(مولوی، 1333: دفتر 4، ب 001 - 003)

3. نتیجه‌گیری

با بررسی مفهوم آزادی از نظر اومانیست‌ها و مولوی درمی‌یابیم که هر دو برای انسان قائل به آزادی‌اند. مولوی آزادی را در ترک هوی و تعلقات دنیوی می‌داند؛ درحالی که اومانیست‌ها آزادی را برای انسان بدون حدود و مرز می‌انگارند. مولوی آزادی درونی و بندگی انسان را بهترین نوع آزادی می‌داند. تعریف او از آزادی بیشتر مطابق معانی معنوی و عرفانی است. آزادی و اختیار منظور اومانیست‌ها به گونه‌ای است که براساس آن، انسان می‌تواند، برخلاف موجودات دیگر، طبیعت و موقعیت خود را برگزیند یا آن را شکل دهد. مولوی برای رهایی از تعلقات دنیایی که شرط اصلی آزادی انسان است، دو راه را پیش روی انسان می‌گذارد: یکی تلاش فردی برای کسب فضایل و معارف



الهی و دوم انتخاب پیری فرزانه که انسان را به سرمنزل مقصود برساند. نگرش مولوی درباره آزادی با نگرش برخی از متفکران همسوست. تفکر اسپینوزا، یاسپرس، کالون، لوتر و برلین درباره اختیار و آزادی با نظرگاه مولوی تا حدودی منطبق است. اسپینوزا برای اثبات اختیار از وجدان آدمی کمک می‌گیرد و عقیده دارد اختیار نه اثبات‌شدنی و نه انکارشدنی است؛ بلکه باید از طریق وجدان به آن رسید. این همان سخن مولوی است:

اختیاری هست ما را بی‌گمان

حس را منکر نتانی شد عیان

(همان، دفتر 5، ب 7967)

اومانیست‌ها مذهب و قوانین سخت‌گیرانه کلیسا را مانعی برای رشد و تعالی و حتی آزادی انسان می‌دانند؛ اما مولوی آزادی نهایی را در گرو هدایت پیامبران و رسیدن به محبوب حقیقی می‌داند که محقق نمی‌شود مگر با ترک تعلقات. اومانیست‌ها از آزادی بیان، فردی، سیاسی، مدنی و آزادی اجتماعی بدون حضور خدا و نهاد دین سخن می‌گویند؛ در حالی که مولانا بدون نگرش دینی به این مقولات اعتقادی ندارد و حضور خداوند را در لحظه لحظه انسان جاری می‌داند.

پی‌نوشت‌ها

1. Hobbes
2. John Locke
3. Voltaire
4. Maurice Cranston
5. Isaiah Berlin
6. Kant
7. Jean-Jacques Rousseau
8. Stuart Mill
9. Erich Fromm
10. Luther
11. Spinoza
12. Rogers
13. Machiavelli
14. Marx
15. Yaspers
16. Calvin

منابع

- قرآن کریم
- اسپینوزا، باروخ (1376). اخلاق. ترجمه محسن جهانگیری. نشر مرکز.
- برلین، آیزایا (1383). چهار مقاله درباره آزادی. ترجمه محمدعلی موحد. تهران: خوارزمی.
- بریتون، کلرنس کرین (1990). شکل‌گیری افکار مدرن. ترجمه الهه هاشمی حائری. تهران: نشر علم.
- بشیریه، حسین. (1376). لیبرالیسم و محافظه‌کاری. تهران: نشر نی.
- بهنام‌فر، محمد (1992). وحی دل مولانا. چ 2. مشهد: به‌نشر.



- حجتی، هما (1388). «حریت و آزادی در مثنوی». *مجله دانشکده علوم انسانی تهران*. ش 151. صص 005 - 221.
- حسینی، سیدعلی (1992). «نقد و بررسی اومانیسم جدید». *معرفت فلسفی*. س 10. ش 3. صص 115 - 144.
- رحیم‌نژاد، سلیم (1364). *حدود آزادی انسان از دیدگاه مولوی*. تهران: طهوری.
- روحانی، رضا (1344الف). «آزادی و تصوف». *نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی*. دانشگاه تبریز. س 88. ش 197. صص 177 - 151.
- _____ (1344ب). «مولوی و آزادی، مفهوم آزادی و موانع و راه‌های رسیدن به آن در مثنوی». *مطالعات عرفانی*. ش 1. صص 114 - 113.
- روزنتال، فرانس (1979). *مفهوم آزادی از دیدگاه مسلمانان*. ترجمه منصور میراحمدی. قم: دفتر تبلیغات اسلامی.
- زرین‌کوب، عبدالحسین (1368). *سرنی*. تهران: علمی.
- ساداژ اندرون، ژولی (1322). *تساهل در تاریخ اندیشه غرب*. ترجمه عباس باقری. چ 2. تهران: نشر نی.
- سارتر، ژان پل (1381). *اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر*. ترجمه مصطفی رحیمی. تهران: نیلوفر.
- عطار نیشابوری، فریدالدین (1322). *تذکره الاولیا*. ویرایش پروین قائمی. چ 2. تهران: نشر پیمان.
- فروزانفر، بدیع‌الزمان (1386). *شرح مثنوی شریف*. چ 12. تهران: زوار.
- فروم، اریک (1995). *گریز از آزادی*. ترجمه عزت‌الله فولادوند. چ 11. تهران: مروارید.

- فروهر، نصرت‌الله (1386). «مولانا در گیرودار جبر و اختیار». فرهنگ ویژه‌نامه مولوی. ش 63 و 64. صص 495 - 518.
- قشیری، ابوالقاسم (1376). رساله قشیریه. تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر. تهران: علمی و فرهنگی.
- کاپلستون، فردریک (1375). تاریخ فلسفه. گروه مترجمان. تهران: علمی و فرهنگی.
- کاتوزیان، ناصر (1388). فلسفه حقوق. ج 1. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- محرمی، رامین (1388). «نقد آزادی اراده انسان در مثنوی». فصلنامه پژوهش‌های ادبی. س 6. ش 25. صص 55 - 199.
- محسنی، فریده و همکاران (1995). «تحلیل محتوایی مثنوی بر اساس شاخص‌های جبر و اختیار». پژوهش در نظام آموزشی. ش 35. صص 118 - 149.
- مشکات، محمد و فاضلی (1333). «بررسی انتقادی مفهوم آزادی از نظر برلین». غرب‌شناسی بنیادین. س 5. ش 2. صص 105 - 133.
- مصلح، علی اصغر (1994). تقریری از فلسفه‌های آگزیستانس. تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- موریس، کرنستون (1979). تحلیل نوین از آزادی. ترجمه جلال‌الدین اعلم. تهران: امیرکبیر.
- مولوی، جلال‌الدین (1333). مثنوی معنوی. کریم زمانی. چ 18. نشر اطلاعات.
- میل، جان استورات (1363). رساله‌ای درباره آزادی. ترجمه جواد شیخ‌الاسلام. تهران: علمی و فرهنگی.

